

حزین و تصوّف

شمیم اختر*

حزین یک شاعر قادرالکلام است. شهرت زندگی شعری او در ایران کم ولی او در هندوستان سخنوری پرآوازه بوده و تا امروز هم موضوع بحث و مباحثه صاحبان علم است و ایرانیان عظمت این شاعر با کمال را قرن‌ها بعد شناخته‌اند. حزین هم قصاید می‌گفت و هم مثنویات. در دیوان او مقطعات و رباعیات نیز هست. البته شهرتی که حزین در غزل یافته در صنف سخن دیگری حاصل او نشده است. این غزل‌سرایی از خمیر عشق به دست آمده که اصل مایه تصوّف است. عشق مجازی حزین را به معراج عشق حقیقی رسانده است.

او قد و قامت، زلف و ابرو و وسمه محبوب را توصیف می‌کند و رفعت سخن را تا آنجا می‌رساند که می‌گوید:

هر که از وی نزد انالاحق سر او بود از جماعت کفار

حزین بر تمام مقامات و منازل تصوّف به خوبی آگاه بوده و در شاعری خودش

به همان خوبی آن را به کار برده است. می‌گوید:

نیم صورت پرست اینجا تماشایی دگر دارم

در این آئینه‌ها آئینه سیمای دگر دارم

به گفته علامه شبلی نعمانی وقتی که بر ارباب عرفان نشئه محبت غلبه می‌کند پس

در آن حالت به جز معشوق حقیقی چیزی دیگر نمی‌بینند.^۱

* استاد فارسی دانشگاه هندوی بنارس.

۱. شبلی نعمانی، شمس‌العلماء محمد شبلی: شعر المعجم، حصه پنجم، ص ۱۳۴.

این کیفیت در اصل مثل آن راه منزل است که خاتمه آن منتهی به وحدت وجود می‌شود. بعد از آن در منزلی وارد می‌شود که عارف اناالحق می‌گوید. در نظر او غیر از خدا هیچ چیز وجود ندارد. هرچه هست خداست یعنی همه اوست. در این حالت است که حزین به وساطت صبا می‌گوید:

صبا از منزل سلمی سلام آورد مستان را

ز زلفش نامه مشکین ختا آورد مستان را

در این شعر منظور از سلمی معشوق حقیقی است. عشق وقتی که از حد می‌گذرد، لباس معنی ظاهری را ترک می‌کند. آری موقعی که به حزین این احساس عارض می‌شود، در آن حال می‌گوید:

دریدن‌های جیب غنچه از باد سحرگاهی

برون از خرقة ناموس و نام آورد مستان را

شگفتن غنچه‌ها برای عاشق صادق از طرف محبوب پیام مسرت است. در این پیام حالت مسرت و شادمانی پیدا می‌شود. اگرچه پیام او برسرعام افتاده است اما برای لطف‌اندوز شدن از جلوه محبوب، خلوت لازم است نه بزم سرور، چنانکه حزین می‌گوید:

دو عالم خلوت یار است مطرب پرده‌ای سر کن

سروش خاص او در بزم عام آورد مستان را

عاشق صادق چون در قید شیرعت است، در نماز صبح موقعی که سر به سجده می‌گذارد، با چشم خیال می‌بیند که محبوب‌اش روبروی او ایستاده است:

سحر در پای خم بودیم سر مست جبین سایی

خیال قامت او در قیام آورد مستان را

دل وقتی که از فرط محبت جلوه گاه محبوب می‌شود، در آن موقع از دل، بغض و کینه، اختلاف مذهب و ملت، رنگ و نژاد، همه این عوارض از بین می‌روند. حزین وقتی که به این منزل می‌رسد می‌گوید:

سکونم در طریق عشق با یاران به آن ماند

که مور لنگ همراهی کند چابک سواران را

در کلام او شعرهای گونه‌گون دیده می‌شود که حاکی از وسعت نظر او در امور مذهبی است. به عنوان مثال این شعرش:

لب ساقی خیال شیخ و برهمن دارد

شراب کفر و دین سوزی به جام آورد مستان را

نزاع کفر و دین برخاست تا برقع بر افکندی

کند شیخ و برهمن سجده آن محراب ابرو را

عشق تا انتهای خود رسیده است؛ بنابراین او در هر چیز جلوه محبوب و وجود

محبوب را می‌بیند و احساس می‌شود تا هر زمان دیدار معشوق باقی است:

چو نور در بصر و روح در تن است هنوز

ای یار نه در کوچه و بازار، کجایی!

حتی فهمیدن هم مشکل می‌شود که بالاخره دنبال چیزی که هستیم کجاست. در

این سخن حزین ملاحظه شود:

سر تا سر این دشت پر از جلوه لیلی است

اما نتوان گفت که جانانه کدام است

در تصوّف مقام مرشد اهمیت زیادی دارد. پرده برداشتن از چشم‌های جستجوگر

عاشق خیلی لازم است و این کار، کار یک سالک و مرشد است که آن را شاعران با

واژه‌هایی مثل ساقی و پیرمغان تعبیر کرده‌اند. در کلام حزین مثل این اصطلاحات زیاد

آمده است. جایی حزین می‌گوید:

ساقی قدحی در ده، از خود بستان ما را مستانه بگو رمزی بگشای ممّا را

وقتی که از رمز الهی پرده برداشته می‌شود، در نظر عارف کامل خدّ و خال و حسن

و جمال محبوب حقیقی دیده می‌شود. پس بعد از آن لذّت و سروری که حاصل

می‌شود آن را در اصطلاحات شاعرانه ساغر و میخانه می‌گویند. اما این لذّت و نشئه و

سرور نصیب هر کسی نمی‌شود. حزین می‌گوید:

در ساغر هشیاران این نشئه نمی‌گنجد حیرت زدگان دانند آن عارض زیبا را

ادراک رموز اسرار الهی عاشق را از تمامی ممنوعات شرعی رها می‌کند. پس در

مسجد خدا بانگ محزون مؤدّن باشد یا در بتخانه صدای ناقوس، برای عارف کامل

هر دو یکسان لذّت دارد. این نکته را حزین در یک شعر چنین گفته است:

خواه از لب مسیحا خواه از زبان ناقوس

صاحب‌بدلان شناساند آواز آشنا را

حتی دل تابع عقل نمی‌شود چنانکه حزین می‌گوید:

ز کف در عاشقی سررشته دانش رها کردم

ولی من کافرم گر سبحه از زنار می‌داند (۴)

شیخ و برهمن درین جا با هم اختلاف ندارند و صوفی بعد از پایان دادن به نزاع

کفر و دین می‌گوید:

لب ساقی خیال صلح شیخ و برهمن دارد

شراب کفر و دین سوزی به جام آورد مستان را

ممکن است در حالات شیخ و برهمن امور ظاهری دیده شود، اما صوفی صافی از

این قید و بند آزاد است و دل شیخ و برهمن را بتخانه تصور می‌کند و می‌گوید:

تو در بتخانه اندیشه دینی نمی‌دانی

که عارف کعبه می‌داند دل گبر و مسلمان را

و زاهد را دعوت می‌کند که شهید عشق شود، زیرا لذتی که در این حالت حاصل

می‌شود در آب کوثر هم حاصل نمی‌شود:

زاهد ز آب تیغ گلو تر کن و ببین

کوثر کجا به لذت شهد شهادت است

و نیز قاضی را مخاطب قرار داده و می‌گوید اگر خواستار رضای معبود حقیقی

هستی پس دفتر فتوی را غرق می‌ناب کن:

ای قاضی اگر خواهی گردد ز تو حق راضی

رو آتش می‌برزن این دفتر فتوا را

آری اختلاف مذهب و عقیده این‌طور از بین می‌رود که جلوه معبود حقیقی برای

مسلمان در کعبه و برهمن در بتخانه نصیب نمی‌شود:

حق را بطلب مسجد و میخانه کدام است

از باده بگو شیشه و پیمانہ کدام است

محراب دل آن جلوه آغوش فریب است

نشناخته‌ام کعبه و بتخانه کدام است

کمال عرفان این است که برای طواف بتخانه دل عاشق، خود کعبه می‌آید.
حزین می‌گوید:

داغ سودای تو دارد دل دیوانه ما کعبه لبیک زند بر در بتخانه ما
در نظر صوفی رونق کون و مکان از جلوه محبوب است خواه او در کعبه باشد خواه
در بتخانه:

شمع ظلمت کده کعبه و بتخانه یکی است
عالم آراست فروغ رخ جانانه ما
و این معرفت تنها در کعبه و بتخانه محدود نیست بلکه
نشان ز آن یار هر جایی چه جویی دل هر ذره‌ای کاشانه اوست
به جهت این حالت و مقام صوفیانه حزین بوده که وقتی به بنارس رسید آن را کعبه
هندوستان نامید. زیرا در آنجا ارمغان معبد های هندوها را نگاه کرد و با پیروان مذهب هندو
ملاقات نمود. بعدها روابط همدلانه و محبت آمیز این طور درست شد که هر خاص و
عام به بزرگی و مقام بلند او معتقد و معترف شد و بالأخره تصمیم گرفت که:
از بنارس نزوم معبد عام است این جا

منبع

تبلی نعمانی، شمس العلماء محمد شبلی: شعر المعجم، حصه پنجم، اعظم گره.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی